

الاهیات آزادی‌بخش آمریکای لاتین و وجوه تمایز آن با الاهیات مسیحی معاصر

یاسر عسگری*

چکیده

الاهیات آزادی‌بخش (رهایی‌بخش) به جریانی در الاهیات مسیحی اطلاق می‌شود که ریشه در اوضاع و شرایط آمریکای لاتین در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م دارد و مهمترین ریشه‌های ناکامی و بدبختی جوامع فقیر منطقه آمریکای لاتین را حکومت‌های خودکامه و نظامی و وابسته به ابرقدرت‌های بزرگ و استعمار کشورهای آمریکای شمالی و اروپایی می‌داند. این الاهیات، بر ضرورت فقرزدایی و استقلال از طریق مبارزه و آموزش و آگاهی‌بخشی توده مردم پافشاری می‌کند. در نظر این الاهیات، کلیسا باید مشروعیت خود را با رهایی‌دادن فقرا از فقر بگیرد و کتاب مقدس باید از منظر فقرا خوانده شود و تجربه گردد. در این مقاله ضمن تبیین و توضیح الاهیات آزادی‌بخش آمریکای لاتین به تمایزات این الاهیات با الاهیات مسیحی معاصر، پرداخته شده است.

کلید واژه‌ها

الاهیات آزادی‌بخش، ترجیح فقرا، تقدم عمل بر اندیشه، کلیساهای پایه، گوستاو گوتیرز، لئوناردو بوف.

* naghdl23@yahoo.com

۱۵۶



فصلنامه

فصلنامه
فصلنامه
فصلنامه
فصلنامه

م. قمر مدان شهید، ابتدای خیابان معلم
پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۴۲۱۶۵
صندوق پستی: ۳۷۱۸۵/۳۶۸۸
پست الکترونیک: naqd@isca.ac.ir



مقدمه

الاهیات آزادی‌بخش (liberation theology) یکی از جدیدترین نظریه‌های الهیاتی در مسیحیت است که خاستگاه اولیه آن شرایط اجتماعی و سیاسی خاص آمریکای لاتین است. از دهه ۱۹۶۰م به بعد، مسائل برآمده از نژادپرستی، فقر، ظلم ریشه‌دار و استثمار منابع در آمریکای لاتین، در کلیساها به مباحثه و مناظره گذاشته شد. این دغدغه‌ها از این اعتقاد رایج سرچشمه گرفت که تسکین درد و رنج به‌خودی‌خود، پاسخ کافی به آلام بشری نیست. در نزد برخی از کشیشان منطقه، برای تحقق اراده خدا در مورد انسان، ایجاد تغییراتی در جامعه ضروری می‌نمود. گسترش این اعتقاد سبب آگاهی‌یافتن و توجه بیشتر مسیحیان به مسائلی گردید که پیش از این، از سوی مارکسیست‌ها مطرح شده بود. تحلیل‌های اجتماعی و اقتصادی مارکسیستی تا مدتی کشیشان منطقه را تحت تأثیر قرار داد.

از همین رو، جنبشی در درون کلیسا با اولویت‌بخشی به کردار یا عمل (praxis) در برابر اندیشه در الهیات مسیحی شکل گرفت. انجیل مسیحیت، اساساً مژده‌ای برای فقرا در نظر گرفته شد. کلیسا باید مشروعیت خود را با رهایی دادن فقرا از فقر بگیرد؛ کتاب مقدس باید از منظر فقرا خوانده شود و تجربه گردد. تهی‌دستان، منبع اصیل الهیات در درک حقیقت مسیحیت و عمل به آن شدند. این جنبش بر این باور بود که کلیسا - به‌رغم گذشته پر انتقادش در آمریکای لاتین - باید هوادار تهیدستان باشد؛ چرا که خدا به‌روشنی و بی‌هیچ تردید، جانب تهیدستان را گرفته است. در نظر این الهیات، همه الهیات و رسالت مسیحی باید با نگاه از پایین با آلام و دردهای تهیدستان آغاز شود.

این الهیات، مهم‌ترین ریشه‌های ناکامی و بدبختی جوامع فقیر منطقه آمریکای لاتین را حکومت‌های خودکامه و نظامی و وابسته به ابرقدرت‌های بزرگ و استعمار کشورهای آمریکای شمالی و اروپایی می‌داند و وظیفه کلیسا را حمایت عملی از محرومان و مقابله با ظالمان می‌داند تا بدین صورت همگان به رهایی و ملکوت آسمان برسند.

ترجمه کتاب الهیات آزادی‌بخش اثر گوستاو گوتیرز (Gustavo Gutierrez)، نخستین نظریه‌پرداز این الهیات در سال ۱۹۷۱م، به زبان انگلیسی و دیگر زبان‌ها، این رویکردها و مضامین را به غرب و دیگر قاره‌ها برد. الهیات آزادی‌بخش در آمریکای لاتین صورت‌های



گونناگونی مانند الاهیات سیاهان (black theology) و الاهیات فمینیستی (feminism theology) یافت و از سوی کشیشان مناطق محروم جهان، از جمله آفریقا و آسیای جنوب شرقی به کار گرفته شد.

اما این اندیشه و رویکرد از حمایت رهبران مسیحیت کاتولیک، برخوردار نشد به رغم استقبال گروه زیادی از کشیشان جوان منطقه، اسقف‌های منطقه به شدت با این رویه برخورد کردند. کلیسای واتیکان، با صدور بیانیه‌ای، ابتدا این الاهیات را ابداعی و انحرافی از پیام مسیحیت دانست و کلیسای منطقه را از اقدامات اجتماعی سیاسی تحریک‌آمیز برحذر داشت، اما پس از مدتی با رویه‌ای محتاطانه، این الاهیات را البته با ذکر شرایطی پذیرفت.

این الاهیات که نقش بارزی در برخی انقلاب‌های منطقه آمریکای لاتین داشت، سبب توجه دوباره به دین و آموزه‌های عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی مسیحیت و رجوع به فطرت پاک انسانی شد و پس از یک دوره تضعیف (و به عبارتی دوره فترت) - در پی سقوط شوروی و شکست ایدئولوژی مارکسیسم و همچنین سقوط نظامیان و دیکتاتورهای منطقه و حاکمیت گروه‌های نسبتاً دموکرات در آمریکای لاتین - با رویش موج بیداری سیاسی در کشورهای منطقه از جمله روی کار آمدن رؤسای جمهوری چون هوگو چاوز، دانیل اورتگا، اوو مورالس، رافائل کورئا و فرناندو لوگو (کشیش این الاهیات) در کشورهای ونزوئلا، نیکاراگوئه، بولیوی، اکوادور و پاراگوئه، دوباره فعال و احیا شده است.

طبیعی است که رهبران الاهیات آزادی‌بخش دیدگاه‌های متفاوتی دربارهٔ برخی آموزه‌های مسیحی و وضعیت کنونی الاهیات معاصر داشته باشند، اما در این مقاله به اصول کلی‌ای می‌پردازیم که مورد قبول همه آنهاست و تکیه اصلی ما در این نوشتار، بیشتر بر آرا و اندیشه‌های شخصیت‌های برجسته این الاهیات، گوستاو گوتیرز و لئوناردو بوف (Leonardo Boff) است. مهمترین ویژگی‌ها و رویکردهای این الاهیات که سبب تمایز این الاهیات با دیگر الاهیات‌های رایج مسیحی شد، عبارتند از:

۱. الاهیات زمینه‌مند: الاهیات آزادی‌بخش، الاهیات خاص آمریکای لاتین

موضوعی که در همه آثار مربوط به الاهیات آزادی‌بخش به شکل ضمنی به آن اشاره می‌شود، این است که الاهیات باید زمینه‌مند (contextual) باشد. در واقع، این نظر پیش از آن که اصلی

صریح باشد، پیش فرض به حساب می آید. این سخن بدین معناست که الاهیات باید عمیقاً با شرایط اجتماعی و فرهنگی خاص، مرتبط باشد.

در واقع، متألهان این الاهیات بر اساس مفهوم «جامعه‌شناسی شناخت» (sociology of knowledge) این موضوع را مورد بحث قرار می دهند که تمامی مکتب‌های الاهیاتی همواره با محیط اجتماعی و فرهنگی خاصی مرتبط‌اند و در آن محیط شکل می گیرند یا رشد پیدا می کنند. از نظر آنها اگر شناخت، محصول فرآیند محدودکننده محیط اجتماعی باشد، پس تمامی شناخت لزوماً زمینه‌مند است. رهبران این الاهیات اظهار می کنند که این امر، هم درباره الاهیات و هم درباره هر شاخه معرفت بشری صادق است. در نتیجه، از نظر آنان، نظام‌های الاهیاتی اروپا و آمریکای شمالی برای شرایط آمریکای لاتین مناسب نیستند. به گفته گوتیرز:

در واقع، این فقیران جهان هستند که بر اساس ایمان زندگی می کنند. در این جا [آمریکای لاتین] تفکر الاهیاتی (الاهیات آزادی‌بخش) که مجالی برای ابراز خود می جوید، به هیچ وجه به دنبال آن نیست که فقط مرهمی بر رنج توده‌های محروم باشد و (از سویی) از یکپارچه شدن با نگرش الاهیاتی غالب سر باز می زند (گرنز و السون، ۱۳۸۶، ۳۲۱).

آنها به دنبال الاهیاتی بومی و مختص آمریکای لاتین هستند که در نتیجه درگیر شدن با واقعیت‌های اجتماعی-سیاسی خاص این منطقه پدید می آید و به همین دلیل است که این الاهیات، از عمق تغییرات بزرگ و ناگهانی در اقتصاد، فرهنگ و مذهب این منطقه سر بر می آورد.

از دیدگاه گوتیرز، تفاوت میان الاهیات‌های شمال آمریکا و اروپا از یک سو و الاهیات آمریکای لاتین از سویی دیگر، به سبب مخاطبان آنهاست. مکتب‌های الاهیاتی شمال آمریکا و اروپا -چه مکتب‌های لیبرال و چه محافظه‌کار- به سبب مسائلی که ملحدان جوامع آنها مطرح کرده‌اند، شکل گرفته‌اند، اما در مقابل، وظیفه الاهیات آمریکای لاتین پاسخ‌گویی به مسائلی نیست که اهل الحاد مطرح می‌سازند، بلکه مسئله اصلی آنها معضل «انسان‌زدایی» است؛ یعنی انسان‌هایی که نظم (و ساختار) موجود آنها را انسان نمی‌داند. این انسان‌ها عبارت‌اند از طبقات استثمار شده، گروه‌های قومی نادیده گرفته شده و فرهنگ‌های منقرض.

خوزه میگوئر بونینو^۱ (Jose Miguez Bunino)، یکی دیگر از الاهی‌دانان این جریان، نیز به





همین شکل، با اصرار بسیار از زمینه‌مند بودن الاهیات دفاع می‌کند. در واقع کتاب پرداختن به الاهیات در شرایط انقلابی^۳ او از این موضوع دفاع می‌کند که متألهان الاهیات آزادی‌بخش در آمریکای لاتین این حق را دارند که برای نظام‌های الاهیاتی خود، مارکسیسم را بپذیرند و در آن تغییرات لازم را ایجاد کنند تا آن را با شرایط و زمینه محیطی خویش متناسب نمایند. وی می‌گوید:

متألهان آزادی‌بخش از این که مطیع الاهیات محافل آکادمیک غرب باشند، سر باز می‌زنند و معیارهای آنها را هنجارهایی غایی نمی‌دانند که نظام الاهیاتی را باید به محک آنها آزمود. متألهان الاهیات آزادی‌بخش همچنین هر بحث الاهیاتی را که از کل شرایطی [محیطی و اجتماعی] که منجر به شکل‌گیری آن [الاهیات] شده است منفک و متنزع شده باشد، رد می‌کنند (گرنز و السون، ۱۳۸۶، ۳۲۲).

در نتیجه این رویکرد الاهیات آزادی‌بخش، در مقایسه با دیگر نظام‌های الاهیاتی مسیحی، نظری نو و متمایز به‌شمار می‌آید. به نظر این الاهی‌دانان، الاهیاتی که ارتباط یا مشارکت مستقیمی در پروژه تغییر وضعیت موجود و آزادسازی از ظلم و تعدی نداشته باشد - به‌رغم دیگر مزیت‌ها و فضایلش - الاهیات مفیدی برای مسیحیت منطقه به‌شمار نمی‌آید. از همین رو، اصل «زمینه‌مند بودن الاهیات» یکی از موارد اصلی مناقشه میان الاهی‌دانان آمریکای لاتین و کلیسای واتیکان است و واتیکان نگران آن است که چنین پیش‌فرضی سبب انشقاق در کلیساهای مناطق مختلف زیر نظرشان گردد (نک: گرنز و السون، ۱۳۸۶، ص ۳۲۰-۳۲۳؛ بوف، ۱۳۸۲، ماهنامه نامه، ش ۲۹).

۲. مفهوم رهایی و نجات

آزادی و رهایی در مسیحیت از اندیشه‌های بنیادین کسی است که در دامن کلیسای کاتولیک که بر مصلوب شدن عیسی مسیح استوار است، پرورش یافته است. مسیحیان معتقدند انسان از روزی که از بهشت رانده شده گناهکار شده است^۴ و عیسی اعلام کرد که آمده است تا همه را از گناه نجات بخشد؛ بدین معنا که خداوند برای بخشایش انسان و نجات وی از دوزخ، با قربانی کردن عیسی، بشریت را از گناه رها ساخته و نجات داده است. البته، مسیحیان تنها با مصلوب شدن عیسی به آزادی کامل نمی‌رسند، مگر در این دنیا و هنگامی که عیسی باز می‌گردد، مردم به آزادی کامل و حیات جاوید خواهند رسید (مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۴، ص ۸۶).

الاهیات آزادی‌بخش معتقد است که از نظر واتیکان رهایی درونی انسان‌ها مطرح است و فقط عیسی، ناجی و رهایی‌بخش راستین است که با عنایت خود، انسان را به فراسوی محدوده آدمی رسانده و بدین ترتیب انسان رها شده، بر اساس حقیقت و اخلاقیات رفتار می‌کند. چنین رهایی‌ای از درون سرچشمه گرفته و به سمت مظاهر گوناگون حیات انسانی جریان پیدا می‌کند و در تمامی ساختارهای جامعه اثر گذاشته و سبب اعتلای آنها می‌شود. واتیکان دائماً تأکید می‌کند که رهایی راستین با ایدئولوژی هیچ ارتباطی نداشته و ارتباط دادن آن با ایدئولوژی موجب آن می‌شود که انجیل از هرگونه پیامی تهی شود و هشدار می‌دهد که در این صورت، پیام انجیل تحت لوای عمل (praxis) قرار گرفته و قربانی خواست‌های استراتژیکی اهداف کوتاه‌مدت و بازی‌های احزاب سیاسی می‌شود.

در مقابل این واکنش واتیکان، متفکرین الاهیات آزادی‌بخش، مبانی عقیدتی خود را بر اساس چهار موضوع به شرح زیر قرار داده‌اند که از نظر آنها، جزء لاینفک روند آزادی واقعی انسان‌ها و رستگاری فردی آنها به‌شمار می‌روند:

۱. خداوند همانا خداوند آزادی‌بخش است که بر خلاف فلسفه یونان، خارج از تاریخ قرار ندارد. از نظر آنها، نقش خداوند صرفاً محدود به مرحله «حلول» و «تجسد» نیست و تأکید می‌شود که خداوند به تدریج و در طی زمان، وارد تاریخ بشری می‌شود. بدین ترتیب که خداوند از طریق خلقت، تاریخ بشری را آغاز می‌کند و سپس به هنگام ظاهر شدن بر نوح، بشریت را از طوفان نجات می‌دهد و ابراهیم علیه السلام را بنا بر میثاق خود، پدر قوم نوینی می‌سازد، و از طریق یوسف علیه السلام، اعیان ابراهیم را از قحطی نجات می‌دهد و از طریق موسی علیه السلام بنی‌اسرائیل را از بردگی در مصر رهایی می‌بخشد و آنها را به سرزمین موعود رهبری می‌کند.

رویداد «خروج»، مظهر کمال جلوه‌الاهی در تاریخ و مظهر قدرت رهایی‌بخش از دیدگاه این الاهیات است و این «خروج»، نمایان‌گر حضور خداوند در تاریخ است؛ بدین معنا که خداوند برای آزادی محرومان به معنای کاملاً سیاسی آن عمل می‌کند. در دیدگاه گوتیرز، عمل خدا در رهایی بخشیدن قومش از ظلم و اسارت در عهد عتیق، تجلی خدا به حساب می‌آید. از نظر او، در رخدادهای بزرگی چون خروج قوم یهود از مصر، خدا خویشتن خود را ظاهر می‌کند و عملاً وارد تاریخ [تاریخ ساز] می‌شود (گرنز و السون، ۱۳۸۶، ص ۳۲۹).





به تعبیر یکی از نویسندگان، الاهیات آزادی‌بخش، واقع‌گرایی زمینی عهد عتیق، به‌ویژه سفر خروج، را الگوی آزادی سیاسی می‌داند (نک: مک‌لان، ۱۳۸۶، ص ۷۱ و ۷۹-۸۰).

۲. خداوند بنا بر پیام انجیل در کنار فقر است و با آنها یکی است: «هر آینه به شما می‌گویم آنچه که به یکی از برادران کوچک‌ترین من کردید، به من کرده‌اید» (متی ۴۰: ۲۵). و این‌گونه همدلی خداوند صرفاً به معنای دادن صدقه نیست، بلکه با اجرای عدالت - نه دادن صدقه - شناخت خداوند میسر است. «فقیر و مسکین را دادرسی می‌نمود. آنگاه سعادت‌مند می‌شد، مگر شناختن من این نیست؟» (ارمیا نبی ۱۶: ۲۳).

۳. عیسی اعلام‌کننده فرارسیدن ملکوت الهی است: «یهوه اعلام می‌دارد؛ زیرا اینک من آسمانی جدید و زمینی جدید فراهم آوردم و چیزهایی به یقین به یاد نخواهد آمد و به خاطر نخواهد گذشت، بلکه از آنچه که من خواهم آفرید شادی کنید» (اشعیای نبی ۱۷: ۶۵). پس عیسی و آنچه که او انجام داد، مظهر فرارسیدن ملکوت الهی بود. لئوناردو بوف می‌گوید:

ملکوت، همانا تجربه ملموس خواست‌های مردم آمریکای لاتین است. برای رهایی خود از هر آنچه موجب از خود بیگانگی آدمی می‌شود، مانند گرسنگی فقر و بی‌عدالتی و چنین ملکوتی صرفاً مدینه فاضله نبود و فقط جنبه معنوی آن مطرح نیست، بلکه انقلابی است کامل در ساختارهای جهانی که باید دگرگون شوند. صلیب نیز مظهر رنج‌هایی است که این ساختارها بر این عالم پر درد تحمیل می‌کند و عروج نیز به مفهوم رهایی از این رنج‌هاست.

۴. آنچه که عیسی انجام داد یورش بود به شالوده‌ی ظلم و بی‌عدالتی و این کار اهمیت سیاسی بسیار دارد. درگیری عیسی با گروه‌های حاکم به معنای تضاد با صاحبان قدرت است که نتیجه این تضاد، مصلوب شدن اوست (سالکی، الاهیات آزادی‌بخش).

گوتیرز، نجات را موضوع محوری مسیحیت می‌داند و برداشت خود از الاهیات آزادی‌بخش را بازسازی آموزه رستگاری می‌داند. وی استدلال می‌کند که در گذشته، کلیسا به غلط، تأکید می‌کرد که نجات امری «کمی» (یعنی چه کسی نجات خواهد یافت؟) است و می‌کوشید تا آن‌جا که ممکن است ورود انسان‌های بیشتری را به آسمان تضمین کند. از نظر او، امروز، به‌ویژه در آمریکای لاتین، نجات را باید به شکلی کیفی (یعنی ماهیت نجات چیست؟) تعبیر کرد؛ یعنی باید آن را تعهد نسبت به دگرگونی اجتماعی دانست؛ زیرا این نوع برخورد «تنها طریق رویارویی

حقیقی با خداست».

از نظر گوتیرز و دیگر متألهان این الاهیات، چیزی به نام رویارویی صرفاً روحانی و آن‌جهانی با خدا وجود ندارد و فقط از طریق «توجه و مراقبت از انسان‌های دیگر» می‌توان با خدا رویارو شد. گوتیرز تأکید می‌کند که رهایی‌ای که حقیقتاً فرد و جامعه را نجات می‌دهد، رهایی همه‌جانبه است و شامل همه ابعاد وجود انسان است.

یکی از دغدغه‌های اساسی این الاهی‌دانان این است که ما «خواهر و برادر» شویم؛ یعنی نظام اجتماعی ناعادلانه‌ای را که بر انسان‌ها ستم می‌کند و آنها را استثمار و از خود بیگانه می‌کند از میان برداریم و در این راستا، همبستگی با فقرا در مبارزه‌شان، آموزش به آنها در مورد درک علت اصلی فقرشان (آگاه‌سازی) و نیز حمایت و تشویق تلاش‌های مردمی در جهت رفع ظلم و ستم، همه و همه ابزارها و راه‌های نجات‌اند (گرنز و السون، ۱۳۸۶، ص ۳۳۲).

گوتیرز در کتاب الاهیات آزادی‌بخش می‌گوید: «رهایی و آزادی راستین مدیون رهایی از ستم و سلطه استعمارگران و همدستان حاکم آنهاست...» با این اوصاف در آثار و اندیشه‌های این الاهی‌دانان، مفهوم رستگاری صرفاً فردگرایانه و روحانی و آن‌جهانی نیست و رهایی همه‌جانبه فردی، معنوی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و این‌جهانی است» (مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۴، ص ۷۲).

۳. جایگاه عیسی علیه السلام: الگویی برای مبارزه

الاهیات آزادی‌بخش، مسیحیتی را تعلیم می‌دهد که محدود به باطن یا شخص نیست، بلکه علاوه بر فرد، شامل جامعه و علاوه بر زندگی دیگر، شامل این زندگی و علاوه بر معنویت شامل جسم نیز می‌شود

در نظر گوتیرز، مسیحیت در فلسفه یونانی تحریف و مسخ شده است و از مسیحیت نخستین که منادی برابری و برادری بود، فاصله گرفته است. مسیحیت مورد نظر وی، مسیحیتی است که از واقعیات جامعه سرچشمه گیرد (گرنز و السون، ۱۳۸۶، ص ۳۲۴).

اهمیت عیسی در نظر الاهیات آزادی‌بخش، به مبارزه الگووار وی در راه حمایت از فقرا و ستم‌دیدگان است. آنها با ارائه تفسیر جدیدی از حیات یافتن دوباره عیسی، این موضوع را دلیلی بر اثبات ترجیح فقرا در نزد خداوند در طول تاریخ پر تنش و پر از ستم انسان‌ها به حساب می‌آورند (رادز، ۱۳۸۴، ص ۲۴).

۱۶۳





در نظر بسیاری از این مسیحیان، آن انقلابی که عیسی جست و جو می کرد، به مراتب قوی تر و جامع تر بود و بدون آن، هر گونه تغییری، سطحی به حساب می آید. الهی دانان آزادی بخش معتقدند که عیسی علیه السلام شخصاً فقرا را مخاطب قرار داد و آنها را دریافت کننده پیام خود در نظر گرفت تا در واقعیات زمان دگرگونی به وجود آورد. بونینو، یکی از نظریه پردازان برجسته این الاهیات درباره حضرت عیسی علیه السلام می نویسد: «او با قدرت های حاکم درافتاد. ساختار قدرت را به هم ریخت. او تهدیدی برای این ساختار قدرت بود» (مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۴، ص ۱۴۹).

لئوناردو بوف هم در اثر خود با عنوان شام آخر عیسی و شام آخر دنیا به مطالعه تفاسیر و برداشت های گوناگونی که درباره مرگ عیسی علیه السلام در میان جوامع ابتدایی مسیحی به عمل می آید، اعلام می کند که «صلیب، ثمره رسالت او برای رهایی فقرا و مظلومان و موعظه درباره صلیب، همانا بیدار کردن احساس تعهد در جامعه و ایجاد دنیایی نوین بر اساس محبت و صلح است و چنین برخوردی مستلزم همبستگی با مصلوبین این دنیا و یا همانا محرومان و فقرا و احترام به احساسات مذهبی آنان است» (مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۴، ص ۱۰۳).

سگوندو گالیه (Segundo Galilea)، یکی دیگر از رهبران این الاهیات، نیز با تأکید بر جنبه انسانی عیسی مسیح و مریم عذرا سعی دارد الگویی ارائه دهد که فقرا و محرومان خود را با آنان نزدیک احساس کنند و این کار در کلیساهای پایه صورت می گیرد. بدین ترتیب الاهیات آزادی بخش، مأموریت پیروان مسیح را عمل آزادی بخش می داند و از این منظر، مأموریت کلیسا نیز در آمریکای لاتین، دگرگون ساختن جامعه در جهت برقراری ملکوت خدا به حساب می آید (مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۴، ص ۹۷).

خلاصه این که الاهیات آزادی بخش به دنبال ارتباط دادن عیسی به جنبش انقلابی معاصر زیلوتهای (Zealots) یا معرفی او به عنوان مبارزی چریکی نیست؛ بلکه به دنبال یافتن علائم و نشانه های موعود باواری سیاسی اوست. طبق این نظر، عیسی علیه السلام در واقع، مخالف جدی حاکمیت سیاسی رسمی بود و پیامش این بود که آزادی مردم یهود، تنها بخشی از یک انقلاب جهانی بود که پیامدهای آن عمیق تر و دائمی تر از آن بود که تنها شامل آزادی سیاسی یک قوم شود. این الاهیات به دنبال آن است که به مفاهیم سنتی مسیحی که به سمت خصوصی (فردی) شدن می رود، ابعاد اجتماعی و سیاسی ببخشد (مک للان، ۱۳۸۶، ص ۷۳).

۴. ترجیح فقرا؛ گزینش خدا در جانبداری از فقرا^۵

هنگامی که اسقف‌های کاتولیک آمریکای لاتین - در سال ۱۹۶۸م - در شهر مدلین (Medellin) کلمبیا اجتماع کردند تا معنا و مفهوم شورای واتیکانی روم را برای مردم گرسنه و مستضعف قاره خود بررسی کنند، بر یک نکته اساسی توافق کردند و آن این که کلیسای آنها باید نقش داوری میان ستم‌دیدگان و ستمگران را کنار گذاشته و خود را همسوی مردم بیچاره و رنج‌کشیده قرار دهد. این تصمیم به «انتخاب اختیاری برای فقرا» و «گزینش خدا در جانبداری از فقرا» معروف شد؛ عبارتی که شعار و نشان این الاهیات جدید به‌عنوان مسیحیانی گردید که سعی کردند پیام مسیح را از منظر محروم‌ترین مردم جامعه درک کنند.

این تحولی عظیم بود نه تنها در محتوای تعالیم مسیح، بلکه روشی برای تفسیر کتاب مقدس به دست داد و هم در نوع مردمی که آن را تفسیر می‌کردند. به نظر آنها، پس از طی قرن‌ها اجازه تفسیر طبقه نخبه و ممتاز، اکنون مردم فقیر، اقلیت‌های نژادی زجر کشیده، زنان و دیگر محرومان باید تحریفی را که این اقلیت (اقلیت نخبه و ممتاز) تفسیر و قرائتی را که به صورت دائمی در آورده بودند، اصلاح کنند. لذا مخاطبان الاهیات آزادی‌بخش که همان فقرا هستند کتاب مقدس را با این اطمینان می‌خوانند که همان خدایی که بنی اسرائیل را از اسارت مصر نجات داد، هنوز هم طرفدار ضعفا و کسانی است که امروزه از حق خود محروم شده‌اند.

بدین ترتیب الاهیات آزادی‌بخش به افراد تهیدست و ستم‌دیده توجه ویژه دارد و تهیدستان را منبع اصیل الاهیات در درک حقیقت مسیحیت و عمل به آن می‌داند و معتقد است که کلیسا علیرغم گذشته پرانتقادش در آمریکای لاتین، باید هوادار تهیدستان باشد؛ چرا که خدا در نظر آنها، به روشنی و بدون هیچ تردیدی، جانب تهیدستان را گرفته است. در نظر آنها، همه الاهیات و رسالت مسیحی باید با نگاه از پایین با آلام و دردهای فقرا و محرومان آغاز شود. بونینو درباره الاهیات آزادی‌بخش می‌گوید:

الاهیات آزادی‌بخش همیشه در ارتباط با فقرا مطرح بوده است؛ یعنی ارتباط دادن ایمان بشری به وضعیت فقرا. ولی ما نمی‌توانیم فقط درصدد دلجویی و مبارزه با محرومان و فقرا باشیم. به‌راستی که فقرا باید عامل تاریخ بشوند. آنها رانده‌شدگان هستند. در میان فقرا یک احساس شدید ناتوانی و عجز وجود دارد (مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۴، ص ۱۴۹-۱۵۰؛ نک: گرنز و السون، ۱۳۸۶، ص ۳۲۵-۳۲۶).

۱۶۵





۵. کلیساهای پایه؛ ابتکاری در عرصه تبلیغ و همبستگی با فقرا

تصمیم بنیانگذاران این الاهیات در جهت «گزینش ترجیحی به نفع فقرا» اولویت‌ها و قالب‌های تبلیغی را تغییر داد و سبب بروز ابتکارهایی در عرصه تبلیغ مسیحیت شد. بدین ترتیب یکی از قالب‌های فعالیت‌های این کشیشان و یکی از مهمترین دستاوردهای این الاهیات، تأسیس کلیساهای پایه به‌شمار می‌آید. این کلیساها برای همبستگی با فقرا و محرومان به تدریج شکل گرفت و برزیل هم مهد کلیساهای پایه در آمریکای لاتین شد.

برخی رهبران این الاهیات و محققان، شکل‌گیری کلیساهای پایه را از تأثیرات و نتایج شورای دوم واتیکان بر کلیساهای آمریکای لاتین بر می‌شمارند و برخی نیز آثار و نوشته‌های پائولو فریره^۶ (Paolo Ferira) متفکر برجسته برزیلی در عرصه تعلیم و تربیت، را در شکل‌گیری این کلیساها بسیار مؤثر می‌دانند.

هدف کلیساهای پایه، برقراری ارتباط میان کتاب مقدس و زندگی روزمره اعضای آنها بود. آنها چیزی شبیه کلیسا به‌شمار می‌آیند، فارغ از هرگونه سلسله مراتب کلیسایی. این کلیساها شامل خدمتگزاران غیر روحانی کلیسا بودند که بعد از شورای دوم واتیکان، عهده‌دار مسئولیت‌های اجتماعی برای برقراری عدالت و رفع فقر در جامعه بودند. به نظر بونینو، کلیساهای پایه هیئت‌ها یا کلیساهای رده پایین هستند که در اجتماعات روستایی، محلات شهرها و دانشگاه‌ها و سایر مراکز کار و زندگی تشکیل می‌شود و علاوه بر مطالعه کتاب مقدس، برخی وظایف اجتماعی را نیز عهده‌دار می‌شوند.

کلیساهای پایه، با تعداد اعضای بین ۱۰ تا ۲۰ نفر در محله‌های فقیرنشین شهرها و در روستاها با شرکت دهقانان محروم تشکیل می‌شود و سرپرستی هر کانون بر عهده کلیسای محل است. رهبری این کانون‌ها با افراد غیرروحانی است و اهداف آنها برقراری ارتباط میان انجیل و زندگی روزمره اعضای کانون‌هاست. این کلیساها توانسته‌اند به کارگران و دهقان‌ها نشان دهند که چگونه در راه رفاه اجتماعی خود متحد گردند.

گو تیرز می‌گوید که در بیشتر کشورهای آمریکای لاتین، کلیساهای پایه تنها محل فعالیت اجتماعی برای فقرا هستند. در حقیقت، این جوامع به ابزار اصلی برای گسترش اندیشه آزادی (رهایی) در خارج از حلقه‌های آکادمیک و روشنفکری بدل شده‌اند که تا سال ۱۹۸۰م، بیش از

یکصد هزار کلیسای پایه در آمریکای لاتین تشکیل شد. از آنجا که در آمریکای لاتین مسئله کمبود کثیث مطرح است، چنین کانون‌هایی توانستند پاسخ‌گوی نیازهای معنوی مردم و به‌ویژه فقرا باشند و در ضمن از درون این کانون‌ها، ال‌های آزادی‌بخش سر برآورد و گسترش یافت. هم اکنون کلیسای پایه را مظهر کلیسا در میان قشرهای محروم جامعه آمریکای لاتین می‌دانند. لئوناردو بوف، در تحلیل آینده وضعیت کلیسای آمریکای لاتین، به اهمیت نقش کلیسای پایه و نیاز ضروری آن به کلیسای سنتی اشاره می‌کند و معتقد است که آینده کلیسا در آمریکای لاتین، در گرو توجه به تهیدستان و نیز برخورد با ساختارهای غیرعادلانه‌ای است که مانع ترقی و تعالی می‌شوند. کلیسای نهادی اعتبار خود را در صورت عدم رسیدگی به این ساختارها از دست خواهد داد (نک: مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۴، ص ۱۶۷-۱۶۸).

۶. جایگاه معنویت؛ تفسیرهای انقلابی و اجتماعی از آموزه‌های معنوی

احیای ویژگی‌های بخشی معنویت مسیحی در متن ظلم و خشونت، به‌ویژه در قاره آمریکای لاتین صورت گرفته است. روحانیت آمریکای لاتین وضعیت تاریخی وابستگی، استعمار نوین، نابرابری، توسعه نیافتگی و استثمار را «وضعیتی گناه‌آلود» توصیف کرده است؛ چرا که هر جا ساختارهای ظالمانه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را می‌بینیم، در واقع در آنجا با استتکاف از آرامش که موهبتی ال‌هی است یا بهتر بگوئیم، سرپیچی از شخص خداوند مواجهیم.

معنویت در نظر این ال‌هیات، شیوه محسوس و ملموس تجربه کردن انجیل است؛ شیوه‌ای که ملهم از روح القدس باشد. معنویت، راه مشخص زندگی در پیشگاه خداوند است، در عین همبستگی با تمامی نوع بشر. هیچ فرد مسیحی‌ای که اهمیت محوری «عشق به همسایه» را بر اساس پیام کتاب مقدس درک کرده باشد، نمی‌تواند با محدود کردن خود به نوعی رابطه فردگرایانه تنگاتنگ با خداوند، در مورد کسب «رضای ال‌هی» خودفریبی کند.

از آنجا که خداشناسی به معنای عدالت‌ورزیدن است، خداگرایی به معنای نزدیکی به هر فرد بشر است که از هرگونه ظلم در رنج است. بنابراین، لازم است بی‌تفاوتی و بی‌طرفی در برابر ظلم را کنار گذارده و آشکارا با فقرا و استثمارشدگان متحد شود. کلیسا نیز باید در رسالت آزادی‌بخش خود پا جای پای پیامبران گذارده، به دفاع از فقرا و آگاه‌سازی آنها و اعتراض

۱۶۷



ال‌هیات آزادی‌بخش آمریکای لاتین و ...



نسبت به فقر که ثمره بی‌عدالتی است، پردازد و همبستگی مؤثری با فقرا داشته باشد، تا از درون و با پیروی از سرمشق مسیح بتواند گامی در مسیر فراهم آمدن آزادی کامل آنها بردارد. ویژگی دیگر معنویت آزادی‌بخش این است که در نظر آنان، راز عید فصح در بُعد واقعی، تاریخی و دنیوی آن به تجربه در می‌آید. به عبارت دیگر، مسیحی متعهد رابطه‌ای میان اوضاع واقعی آمریکای لاتین و نیاز مداوم به مرگ و قیام پس از مرگ عیسی مسیح، به منظور تحقق بخشیدن به زندگی جدید می‌بیند. فرد مسیحی باید یاد بگیرد که عید فصح آمریکای لاتین را در ویرانی‌ها و گسستگی‌های مداوم در یابد؛ یعنی این امکان را که به قدرت مسیح، جامعه نوین بهتری ایجاد کند، مشاهده نماید.

هدف رهایی، ساختن بشری جدید در جهانی نو و ایجاد اخوت انجیلی و استقرار مجدد نظامی آزادتر و عادلانه‌تر، از روابط بشری است. جامعه مسیحیان در مراسم عشای ربانی که مسیح را تنها رهایی‌بخش و خداوند تاریخ می‌داند، خود را متعهد می‌سازند به رد کردن و مبارزه با هر نوع ظلمی که مانع آن می‌شود که افراد بشر به سرنوشت خویش شکل دهند تا با برادری زندگی کنند. بدین شکل گرچه هر مراسم عشای ربانی مسیحیان، طبق تعریف، علت وجودی سیاسی-اجتماعی ندارد، می‌تواند تأثیراتی عمیق در عرصه سیاسی-اجتماعی داشته باشد؛ البته، مشروط بر آن که مسیحیانی که فعالانه در آیین عشای ربانی شرکت می‌کنند نسبت به آنچه واقعاً اعلام می‌کنند، آگاهی داشته باشند (نک: ترول، ۱۳۷۸، ص ۱۷۵-۱۷۷).

دیگر موضوع مهم، تحول معنویت در سیر الاهیات در سال‌های اخیر است. با توجه به همین تحول است که بر خلاف سال‌های شکل‌گیری این الاهیات، سخنرانی‌های گوتیرز در سال‌های اخیر عمیقاً جنبه معنوی داشته است و او کمتر به تحلیل‌های اجتماعی و شکایت از مقام‌ها و تشکیلات کلیسایی می‌پردازد. بحث معنویات در الاهیات آزادی‌بخش را در آثار سگوندو گالیه بهتر می‌توان شناخت. از نظر او برداشت‌های مربوط به تفاسیر سیاسی و تحلیل‌های اجتماعی کتاب مقدس بنا به دیدگاه برخی منتقدین تحریف شده است، حال آن‌که اغلب آنها جنبه معنوی دارند. از اواخر دهه ۱۹۸۰م به بعد، یعنی حاکمیت نظام‌های نسبتاً دموکراتیک در منطقه و فروپاشی شوروی، بر معنویت‌گرایی تأکید بیشتری می‌شود. منظور از معنویت هم در نزد آنها، چیزی نیست جز حیات عیسی مسیح و این که عیسی برای فقرا و با فقرا می‌زیسته و شناخت خداوند از طریق درک وضعیت فقرا امکان‌پذیر است (نک: مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۴، ص ۱۹۵-۲۰۱).

۷. تقدم عمل بر اندیشه

praxis اصطلاحی یونانی که در لغت به معنای «عمل» است و کارل مارکس از آن برای تأکید بر اهمیت عمل در پیوند با تفکر استفاده می‌کرد. در الاهیات آزادی‌بخش آمریکای لاتین تأکید بسیاری بر عمل دارد و ارتباط میان الاهیات و عمل نیز به شدت مورد توجه و تأکید حرکت الاهیات آزادی‌بخش است. منظور از عمل، آزادسازی طبقات استثمار شده است. الاهیات، منفصل از استلزامات اجتماعی یا کنش سیاسی نیست و نباید چنین نیز باشد.

از دیدگاه الاهیات آزادی‌بخش، الاهیات دارای دو قطب است: عمل و نظریه و این دو در عین حال وابسته به هم و در حال نوسان‌اند. اما از دیدگاه این الاهیات، اولویت و تقدم بر عمل (praxis) است. الاهیات آزادی‌بخش، تأملاتی انتقادی در مسائل عملی دارد. به عقیده گوتیرز، الاهیات تأملی نقادانه درباره عمل مسیحیت در پرتو کلام خداست. الاهیات کلاسیک غرب، عمل را نتیجه تأملات می‌داند و این در حالی است که الاهیات آزادی‌بخش ترتیب را به عکس می‌کند؛ در ابتدا، عمل آغاز می‌شود و در پی آن تأملات انتقادی می‌آید. در نظر آنها، الاهیات باید از تبیین جهان باز ایستد و دگرگون کردن آن را آغاز کند.

اولویت و تقدم بر عمل بدین معناست که اندیشه‌ورزی نظری باید «دومین قدم» در الاهیات باشد که متعاقب نخستین قدم آن که همانا عمل است، انجام می‌شود. از نظر گوتیرز، نقطه آغاز الاهیات و سرچشمه آن، تعهد به آزادی فقراست و این تعهد عملی همانا praxis است. اندیشه‌ورزی الاهیاتی نیز استفاده از کلام خدا برای اقدام مسیحیان در جهت آزادی فقراست که کلام خدا آن را اصلاح و حمایت می‌کند. در نتیجه، اندیشه‌ورزی الاهیاتی هرگز امری جدا و بریده از واقعیت و پدیده‌ای صرفاً نظری و عینی نیست. از بسیاری جهات، این برداشت از الاهیات دقیقاً واژگون‌سازی روش سنتی الاهیات است که در آن جایگاه اخلاق عملی و مأموریت کلیسا پس از اندیشه‌ورزی الاهیات، قرار می‌گیرد. بونینو در این باره می‌گوید:

الاهیات آن گونه که در این جا مطرح می‌شود تلاشی برای دست‌یابی به درکی صحیح از صفات یا اعمال خدا نیست، بلکه تلاشی در جهت تبیین عمل ایمان و چارچوب پراکسیس است که همراه با اطاعت در ذهن نقش بسته و ادراک می‌شود (گرنز و السون ۱۳۸۶، ص ۳۲۸).





همان‌گونه که مارکس در اصل مشهور خود در مورد فلسفه می‌گوید، الاهیات باید از توصیف جهان دست کشد و به تغییر آن اقدام کند. بدین شکل راست‌کرداری و نه راست‌دینی، به ملاک اصلی الاهیات تبدیل می‌شود.

الاهی‌دانان این نهضت در توجیه این امر در تغییر روش الاهیاتی خود، دلایل مختلفی را ذکر کردند. یکی از دلایل آنها به جامعه‌شناسی شناخت نیز مربوط می‌شود. آنان بر این ادعایند که شناخت هرگز دریافت عینی و منفک حقیقت فی‌نفسه نیست. از نظر آنان، هر شناخت بشری از رویارویی خاص با واقعیت اجتماعی سرچشمه می‌گیرد، در نتیجه، ما نباید در مسیر دستیابی به حقیقت از منازعات و تعهدات واقعیت اجتماعی بگریزیم، بلکه هدف ما باید این باشد که در چارچوب آنها بمانیم و به شکلی عملی و انتقادی درباره آنها بیندیشیم.

از نظر این الاهی‌دانان، در همه شکل‌های شناخت، عمل کردن، نخستین قدم و اندیشه‌ورزی، قدم دوم به حساب می‌آید. متألهان این نهضت دومین دلیل رویکرد نوین خودشان به الاهیات عنوان می‌کنند و بر این اعتقادند که شناخت خدا از طریق تعهد از سر طاعت به نقشه خدا برای فقیران حاصل می‌شود. شناختن خدا به معنای اقدام برای استقرار عدالت است و هیچ راه دیگری برای رسیدن به خدا وجود ندارد. بنابراین، عمل آزادی‌بخش، امتیاز حصول شناخت خدا را فراهم می‌سازد. پس باید مقدم بر اندیشه‌ورزی باشد. اما این سخن بدین معنا نیست که بدون اندیشه‌ورزی می‌توان به الاهیات پرداخت. از دیدگاه گوتیز، اندیشه‌ورزی، کلام خدا را بر پراکسیس (praxis) سوار می‌کند تا به آن جهت دهد و هدایتش کند، اما اندیشه‌ورزی و تفکر نظری هرگز خود را از پراکسیس عقب نمی‌کشد تا با قرار گرفتن جایگاهی عینی به انتقاد از آن پردازد؛ زیرا در این صورت، دوباره به دامان روشنفکرگرایی بی‌حاصل و سترون می‌غلند (گرنز و السون، ۱۳۸۶، ص ۳۲۷-۳۳۰).

۸. فقر؛ نتیجه ساختارهای گناه‌آلود

الاهی‌دانان آزادی‌بخش، فقر را مهمترین ویژگی جامعه کنونی آمریکای لاتین می‌دانند. و البته، فقر آنها را از سنخ فقر موجود در اروپا و آمریکای شمالی نمی‌دانند. از نظر آنها فقری که بیشتر انسان‌های این منطقه را در بر گرفته است، نتیجه ساختارهای گناه‌آلود جامعه است و عملکرد عده‌ای اندک، چنین فجایی را به بار آورده است. آنها وضعیت اجتماعی، فقر و محرومیت مردم

منطقه آمریکای لاتین را کفر گروهی به حساب می آورند و معتقدند که پذیرفتگان فقر، بدون نشان دادن واکنش، چیزی جز نفی وجود الهی نیست. تحلیلی که الاهیات آزادی بخش از علل فقر در این منطقه ارائه می دهد، مناقشات بسیاری برانگیخته است. به اعتقاد آنها فقر آمریکای لاتین هم منشأ خارجی دارد و هم منشأ داخلی؛ منشأ خارجی آن وابستگی اقتصادی ای است که اروپایی ها و کشورهای آمریکای شمالی و شرکت های چند ملیتی بر این منطقه تحمیل کرده اند، و منشأ داخلی آن نیز خشونت نهادینه شده ای است که نظام های دیکتاتوری و رژیم های نظامی اعمال می کنند. در نظر آنان، سلطه خارجی و ستم داخلی دست در دست یکدیگر و همسو با هم عمل می کنند و کشورهای منطقه اگرچه توانستند از اسارت استعمار اسپانیا به درآمده و استقلال سیاسی پیدا کنند، اما به واقع، استقلال سیاسی پیدا نکرده اند و اینک در دام استعمار نوین شرکت های اقتصادی آمریکایی و چند ملیتی گرفتار شده اند.

به باور رهبران این الاهیات، شعارهای مربوط به توسعه که از سوی کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی سر داده می شود، همواره نوعی وابستگی را به همراه خویش داشته و همواره در جهت تعمیق وابستگی و تثبیت سلطه آنها عمل کرده است. بونینو صریح و بی پرده می گوید:

توسعه نیافتگی آمریکای لاتین، آن سوی تاریخ توسعه یافتگی آمریکای شمالی است و توسعه آمریکای شمالی بر اساس توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم انجام پذیرفته است. مقولات اساسی برای درک تاریخمان، نه توسعه یافتگی و نه توسعه نیافتگی، بلکه سلطه و وابستگی است (گرنز و السون، ۱۳۸۶، ص ۳۲۵).

گوتیرز نیز هم نظر با وی، نتیجه می گیرد که: «توسعه واقعی آمریکای لاتین تنها در صورتی میسر است که رهایی از سلطه ای که کشورهای بزرگ سرمایه دار به ویژه قدرتمندترین آنها (ایالات متحده آمریکا) اعمال می کنند، تحقق پذیرد» (گرنز و السون، ۱۳۸۶، ص ۳۲۵).

از دید الاهی دانان این جریان، وابستگی و سلطه به عنوان عامل خارجی، سبب غارت و چپاول منابع این منطقه شده و از طریق عامل داخلی که در کنفرانس مدلین «خشونت نهادینه شده» نام گرفته است تشدید می شود. از نظر گوتیرز و بونینو و دیگر الاهی دانان این الاهیات، فقر ساختاری و خشونت نهادینه شده آمریکای لاتین، پیامد سرمایه داری جهانی است و از همین رو، باید شرایط موجود منطقه را تغییر داد؛ امری که به باور آنها در حال انجام است و کشورهای منطقه در بحبوحه تجربه کردن انقلاب هستند؛ انقلابی که به گفته گوتیرز: «به طرز عمیق و





گسترده روح‌رهایی را در کالبد تاریخ معاصر بدمد، بدین معنا که رهایی از تمامی عوامل محدودکننده یا بازدارنده خودشکوفایی انسان‌ها را به ارمغان آورد و موانع آزادی را برچیند» (گرنز و السون، ۱۳۸۶، ص ۳۲۳-۳۲۶؛ صالحی، ۱۳۶۴، ص ۱۴-۲۰).

همچنان‌که پیش‌تر اشاره شد رویکرد این الاهیات در تفسیر اجتماعی و سیاسی از مفاهیم سنتی مسیحی درباره فقر هم به کار می‌رود، بدین صورت که در نزد این الاهیات فقر امری معنوی و فردی نیست، بلکه همبستگی با فقرا و اعتراض علیه فقر در آن مستتر است (مک‌لنن، ۱۳۸۶، ص ۷۴).

۹. تعهد؛ غیرممکن بودن بی‌طرفی برای کلیسا

شورای دوم واتیکان، کلیسا را به نقش‌آفرینی در برقراری عدالت، حقوق بشر و آزادی ملزم کرد. از زمان پایان شورا تاکنون، برخی اسقف‌ها در آمریکای لاتین، آمریکا و آفریقا برای ادای وظایف خود نسبت به عیسی مسیح علیه السلام به شکل بارزی علیه شکنجه، استثمار اقتصادی و ایجاد نژادپرستی توسط رژیم‌های خودکامه در کشورهایشان به عرصه عمل آمده‌اند. تشکیل کنفرانس مدلین درباره تعهد کلیسا به عدالت اجتماعی در الاهیات آزادی‌بخش، از اهمیت سیاسی-مذهبی بسیاری برخوردار است؛ زیرا این کنفرانس، اصول کلیسای متعهد را مطرح کرد و مباحث شورای دوم واتیکان در این زمینه را عینی و عملیاتی نمود. الاهیات آزادی‌بخش، مفهوم «بی‌طرفی علمی» را به باد انتقاد گرفته و آن را عامل بازدارنده محکمی بر سر راه آرمان عدالت اجتماعی و دگرگونی سیاسی می‌داند. به نظر آنان، اگر چیزی حق است، چرا آدمی بدان متعهد نباشد؟ در دیدگاه آنان، الاهیات مسیحی در واکنش به ایمان یک جامعه مطرح می‌شود، از این رو، ایمان مستلزم تعهد است (مک‌گراث، ۱۳۸۴، ص ۲۹۰-۲۹۲). آنها معتقدند که بی‌طرفی سیاسی برای کلیسا ممکن نیست؛ چرا که از نظر سیاسی، بی‌طرف بودن به معنای حمایت از شرایط ستم‌گرانه موجود است. از نظر این الاهیات، طی سده‌ها کلیسای کاتولیک در آمریکای لاتین حامی و متحد حکومت‌ها بوده است، اما اکنون باید به این رویه خاتمه داده شود و کلیسا خود را وقف محرومان و فقرا سازد. آنها سخن گفتن از کلیسای فقیران را کافی نمی‌دانند و معتقدند که کلیسا باید خود کلیسایی فقیر باشد. رهبران این الاهیات سعی کرده‌اند در زندگی مذهبی خویش چنین رویه‌ای را در پیش بگیرند (گرنز و السون، ۱۳۸۶، ص ۳۱۶ و ۳۲۴).

۱۰. مارکیسیسم؛ ابزاری برای تحلیل‌های اجتماعی

الاهیات آزادی‌بخش، مارکیسیسم را به‌منزلهٔ کمکی برای عمل (praxis) مسیحی معرفی می‌کند. هیچ یک از اصول محوری این الهیات به اندازه این اصل مناقشه‌برانگیز نبوده است. غالب متألهان آن برای درک شرایط ویژهٔ آمریکای لاتین و فقر حاکم بر آن و نیز برای یافتن راه‌حلی برای مشکلات آن، از تحلیل‌های اجتماعی مارکیستی استفاده کرده‌اند و از تفکر مارکس هم به‌منزلهٔ «ابزاری برای تحلیل اجتماعی» (tools of social analysis) و هم به‌منزلهٔ «برنامه‌ای برای تغییر اجتماع» سود جستند؛ زیرا به نظر آنان کسب بینش‌هایی در باب ماهیت کنونی جامعه آمریکای لاتین و نیز شیوه‌های اصلاح اوضاع اسفبار فقرا را میسر می‌سازد و از سویی برنامه‌ای ارائه می‌دهد که به‌واسطهٔ آن می‌توان نظام اجتماعی ناعادلانه موجود را برچید و جامعه‌ای عادلانه پدید آورد (مک گراث، ۱۳۸۴، ص ۲۳۳؛ گرنز و السون، ۱۳۸۶، ص ۳۳۰).

به اعتقاد برخی محققان، توافق ضمنی ناگفته‌ای میان متألهان این الهیات وجود دارد که نظام سرمایه‌داری ذاتاً شرارت‌آمیز است و نظام سوسیالیسم، اگرچه تفاوت بسیاری با ملکوت خدا دارد و بیشتر به‌خاطر فقدان الگوی حکومتی، نظام آرمانی و مطلوب آنها به حساب می‌آید. از دیدگاه گوتیرز، از میان بردن نظام حاضر و پی‌افکندن یک نظام نوین سوسیالیست، بهترین راه عمل کردن به حکم عیسی در مورد نشان دادن کاسه‌ای آب سرد به نام اوست؛ زیرا «دادن غذا و آب در روزگار ما، عملی سیاسی است. این اقدام به‌منزلهٔ دگرگون ساختن جامعه‌ای است که بر اساس سود رساندن به تعداد معدودی از اشخاص سامان یافته است که ثمرهٔ دسترنج دیگران را به خود اختصاص داده‌اند. این دگرگون ساختن باید معطوف به ایجاد تغییری ریشه‌ای در بنیان‌های جامعه باشد؛ یعنی معطوف زدودن مالکیت خصوصی از ابزار تولید» (گرنز و السون، ۱۳۸۶، ص ۳۳۰-۳۳۱). لئوناردو بوف، دربارهٔ تأثیرپذیری الهیات آزادی‌بخش از مارکیسیسم می‌گوید:

همواره این مدعا وجود داشته است که الهیات آزادی‌بخش را نوعی مارکیسیسم بنامند. البته، در بخش‌هایی از تفکرات الهیات آزادی‌بخش، نوعی پس‌زمینه‌های حقایق مارکیستی وجود دارد، مانند ضد خودکامگی و ضداستعماری بودن این الهیات، اولویت حق انتخاب و ترجیح فقرا، ایستادگی در برابر اقتصاد آزاد جوامع سرمایه‌داری و مخالفت با ظلم و تعدی آنها. با همهٔ این اوصاف، مارکیسیسم یک ایدئولوژی الحادی ضد مسیحی است که خواهان شدت عمل برای کسب اهدافش است و در تقابل مستقیم با ایده‌های معنوی و نبوی ای است که توسط

۱۷۳



الاهیات آزادی‌بخش آمریکای لاتین و ...



کلیسا مورد حمایت واقع می‌شوند و حرکت‌های آزادی‌بخش در جهان سوم را تعین می‌بخشند. به طور کلی این امکان وجود دارد که میان مارکسیسم و الاهیات آزادی‌بخش شباهت‌هایی در موضوعات باشد، اما از نظر هستی‌شناسی با هم فرق‌های اساسی دارند که نمی‌شود این دو را به هم تقلیل داد (بوف، ۱۳۸۲، ص ۲۲).

سگوندو گاليله از دیگر رهبران این الاهیات، مرحله اول از مراحل شکل‌گیری الاهیات آزادی‌بخش (آغاز دهه ۱۹۶۰ تا اوایل ۱۹۷۰م) را متأثر از مارکسیسم می‌داند؛ چرا که در نزد رهبران این الاهیات، عناصر مارکسیستی می‌توانست تغییرات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به وجود آورد، اما در مرحله دوم (در سال‌های ۱۹۷۰ تا اواسط دهه ۱۹۸۰م) مسئله حقوق بشر مهمترین محور مبارزات الاهیون آزادی‌بخش را تشکیل داد و نگرش اقتصادی-سیاسی توجه خود را به حقوق بشر معطوف کرد؛ چرا که در این دوران، مارکسیسم در حال سقوط بود و در اواسط ۱۹۸۰م مرحله جدیدی برای این الاهیات آغاز شد، به طوری که رژیم‌های نظامی و دیکتاتور کشورهای مختلف منطقه تضعیف شدند و دموکراسی نسبی در منطقه حاکم شد و رهبران این الاهیات وارد مرحله همکاری بیشتر با سیاستمداران برای تحقق عدالت شدند؛ عدالتی که حقوق بشر را هم در بر داشته باشد (مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۴، ص ۱۹۶-۱۹۷).

این سخنان نشان‌دهنده استفاده الاهیات آزادی‌بخش از دیدگاه مارکس است. متألهان این الاهیات ادعا می‌کنند که تحلیل مارکس، علل بی‌عدالتی و فقر شدید آمریکای لاتین را روشن می‌سازد. به اعتقاد آنها، استفاده از ایده‌های مارکس در الاهیات با استفاده آبیای کلیسا از ایده‌های فیلسوفان مشترکی چون افلاطون یا بهره‌گیری توماس آکویناس از فلسفه ارسطو تفاوتی ندارد. البته، آنان اذعان دارند که استفاده متألهان از فلسفه مارکس باید جنبه انتقادی و دگرگون‌کننده داشته باشد (نک: گرنز و السون، ۱۳۸۶، ص ۳۱۳-۳۳۷). به عبارتی دیگر می‌توان گفت که الاهی‌دانان آزادی‌بخش، سه جنبه متفاوت مارکسیسم را از بقیه جدا کرده‌اند: اول، مارکسیسم به‌عنوان جامعه‌شناسی‌ای که در آینده تحلیل علمی از جامعه ارائه خواهد داد؛ دوم، مارکسیسم به‌عنوان شکلی از سوسیالیسم؛ طرحی سیاسی برای جامعه و ابزاری برای رویارویی با دوره خاصی از تاریخ و هدایت آن به سمت اهدافی محدود که نیازمند بازبینی‌اند؛ و سوم، مارکسیسم به‌عنوان یک فلسفه کلی و دیدگاه جهانی فراگیر که توضیحی برای واقعیت ارائه خواهد داد.

به عقیده واتیکان، جدایی اجزای این مجموعه شناخت‌شناسی منحصر به فرد (مارکسیسم)،

امکان‌پذیر نیست، ولی متفکران آزادی‌بخش بر این باورند که می‌توان از بُعد اول بهره‌های بسیار برد، از دومی به شکل مشروط حمایت کرد و بعد سوم را مسکوت گذاشت (مک للان، ۱۳۸۶، ص ۷۵).

واتیکان و دفاعیات الاهیات آزادی‌بخش

کلیسای واتیکان با توجه به اهمیت منطقه آمریکای لاتین (به‌عنوان پرجمعیت‌ترین منطقه کاتولیک‌نشین جهان) و رویش الاهیات آزادی‌بخش از دل کلیساهای منطقه، نسبت به آن بی‌تفاوت نبود. پاپ ژان پل ششم در سفر به آمریکای لاتین - در سال ۱۹۷۹م - از یک سو از عدالت اجتماعی طرفدارای کرد و از سوی دیگر، به روحانیت کلیسا اخطار کرد که مبادا نسبت به امور دنیوی، درگیری بیش از حد پیدا کنند. به‌ویژه دربارهٔ خطرات مارکسیسم هشدار داد و در عین حال از الاهیات آزادی‌بخش فارغ از واژه‌ها و تحلیل‌های مارکسیستی دفاع کرد (مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۴، ص ۴۴ و ۵۷). البته، واتیکان به همین بسنده نکرد و در اواسط دههٔ ۱۹۸۰م به مباحث و نوشته‌های بحث‌انگیز دو تن از نظریه‌پردازان مشهور این الاهیات، یعنی گوستاو گوتیرز و لئوناردو بوف نیز واکنش جدی نشان داد.

گوتیرز، در کتاب معروف خود الاهیات آزادی‌بخش بر اساس شرایط خاص تاریخی آمریکای لاتین و وابستگی‌های سیاسی-اقتصادی آن و به کمک علم جامعه‌شناسی، مجموعه‌ای از نظریه‌های مذهبی - جامعه‌شناسی ارائه داد و برخی تحلیل‌های مارکسیستی را در تفکرات خود به کار برد و در جزء جزء آن نظام سنتی کلیسا را با نظام فکری الاهیات آزادی‌بخش در پاسخ‌گویی به مسائل اجتماعی-سیاسی مقایسه کرد. وی در این کتاب از کلیسا خواست تا به کلام الاهی کردن نهد و در مبارزه برای رهایی فقرا و کمک به آنان احساس تعهد کند. این کتاب بر روحانیت و کلیسای سنتی گران آمد و آنها نیز در مقابل این اثر ساکت نماندند و آن را سرشار از اصطلاحات مارکسیستی خواندند. واتیکان نیز در این باره سکوت نکرد و در سال ۱۹۸۳م از اسقف‌های پرو خواست که دربارهٔ تأیید یا رد نوشته‌های گوتیرز قضاوت و اظهارنظر کنند. در سپتامبر ۱۹۸۶م اسقف‌های این کشور هم با پاپ ملاقات کردند و طی این ملاقات توافق شد که در نوشته‌های این نویسنده، سانسور مشخصی صورت نگیرد ولی جنبه‌های مارکسیستی نوشته‌هایش را روشن و افشا کنند (مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۴، ص ۵۳-۵۴).

۱۷۵





لئوناردو بوف، کشیش برزیلی و دیگر الاهی‌دان برجسته این نهضت، هنگامی که پیام اصلی مسیحیت را همان بسیج سیاسی فقرا دانست و در کتاب معروف خود کلیسا، موهبت الاهی و قدرت^۱ اعلام داشت افرادی که به کلیسا می‌روند مالک چیزی نیستند و حال آن‌که کاردینال‌ها و اسقف‌ها صاحب همه چیز هستند و این نوعی سرمایه‌داری مطلق است و بدین ترتیب، واتیکان خواهان یک کلیسای متمرکز است، بدین ترتیب موجی از اعتراض نسبت به واتیکان برخاست (مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۴، ص ۵۷).

واتیکان با انتشار این کتاب بوف، در سپتامبر ۱۹۸۴م از بوف خواست تا به رم رفته و درباره دیدگاه‌هایش توضیح دهد (مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۴، پاورقی ص ۵۷). جوزف کاردینال راتزینگر (Cardenal Joseph Ratzinger) (پاپ بندیکت شانزدهم فعلی)، ریاست وقت شورای مقدس دکترین ایمان^۲ (یا مجمع مقدس آموزش ایمان)، چهار ساعت با او گفت‌وگو کرد. البته، واتیکان در این ملاقات از خود شدت عمل نشان نداد؛ چرا که احتمال می‌داد که در صورت کنار گذاشتن بوف، کشیشان کلیسای برزیل و حتی کلیساهای منطقه، حمایت خود را از وی فزونی بخشند. از این رو، بوف را به یک‌سال سکوت محکوم کرد. این محکومیت در سیر الاهیات آزادی‌بخش با عنوان «ساکت کردن بوف» نقطه عطف بارزی به‌شمار می‌رود (مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۴، ص ۵۸-۵۷).

یک انتقاد جدی واتیکان به الاهیات آزادی‌بخش آن است که می‌گویند این الاهیات، مخالف کلیسای سنتی به نفع کلیسای پایه است. لئوناردو بوف با رد این انتقاد و در پاسخ می‌گوید:

کلیسای پایه، یک نهضت تضعیف‌کننده کلیسا نیست. فعالیت کلیسای پایه متوجه سطوح پایین جامعه است، ولی اهداف آن با کلیسا یکی است. کلیسای سنتی از بالا حرکت می‌کند و کلیسای پایه از پایین (مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۴، ص ۱۶۹).

صدور بیانیه انتقادی اول واتیکان

با انتشار کتاب‌های مختلف از کشیشان انقلابی آمریکای لاتین در تبیین الاهیات آزادی‌بخش و واکنش کلیساهای سنتی منطقه و همچنین بازخواست واتیکان، الاهیات آزادی‌بخش بیش از پیش مطرح شد و انتظار آن می‌رفت که واتیکان از خود واکنش جدی‌تر و تندتری نشان داده و

در مقام پاسخ‌گویی برآید. به همین دلیل، واتیکان در سال ۱۹۸۴م سندی با عنوان «آموزش درباره برخی از جنبه‌های الهیات آزادی‌بخش»^{۱۱} از سوی شورای مقدس دکترین ایمان به ریاست کاردینال جوزف راتزینگر منتشر کرد. البته، پیش از انتشار این بیانیه، روحانیت سنتی در کنفرانس‌های اسقفان آمریکای لاتین^{۱۲} به‌ویژه در کنفرانس پوئبلا (Pvybla) مکزیک (۱۹۷۷م) - که اوج‌گیری برخوردها میان روحانیت مرفی و محافظه‌کار بود - کوشش کرد تا با حذف روحانیت مرفی، آثار و نتایج کنفرانس مدلین را خنثی کند، ولی موفق نشد (مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۴، ص ۵۶).

این سند واتیکان، به مثابه نخستین پاسخ مدون کلیسای واتیکان به الهیات آزادی‌بخش بود. واتیکان بدین ترتیب الهیات آزادی‌بخش را آشکارا به مبارزه طلبید و آن را نوعی انحراف از پیام مسیحیت تعبیر کرد و ابراز داشت که این نهضت در تحلیل‌های خود از مارکسیسم و آموزه‌های مارکسیستی بهره می‌گیرد و مبارزه طبقاتی را تجویز می‌کند و متذکر شد که مارکسیسم صرفاً آمیدی کاذب برای بشریت است و گرچه نوید جامعه‌ای انقلابی را می‌دهد که در آن عدالت اجتماعی برقرار خواهد شد، ولی جامعه‌ای که بر اساس مارکسیسم بنا شود، نه تنها به ظلم و اسارت می‌انجامد، بلکه به منزله خیانتی به فقر است. این سند در ادامه اخطار می‌دهد که این نوع تفکرات که بر اساس آمیزه‌ای از مسیحیت - مارکسیسم به‌وجود آمده است، با طرح مبارزه طبقاتی به تحریف انجیل دست یازیده و از پیام اصلی مسیحیت دور می‌شود.

واتیکان، با انتشار چنین سندی، عدالت‌خواهی الهیات آزادی‌بخش را تأیید کرد، ولی تحلیل‌های مارکسیستی آن را محکوم ساخت. برای مثال، به کارگیری ایمان و محبت مسیحیت در نظر آنها را به‌عنوان مشارکت درباره مبارزه طبقاتی به نفع محرومین و مصلوب‌شدن عیسی را به‌عنوان رویداد و واکنشی سیاسی، نه به‌عنوان قربانی‌شدن عیسی برای نجات انسان‌ها از گناه، مردود دانست. این سند، الهیات آزادی‌بخش را تهدید بزرگی برای کلیسا دانست و یادآور شد که در تعالیم کلیسا هیچ‌گاه مسئله طبقاتی وجود ندارد. در این سند، تفکراتی که از مارکسیسم سرچشمه می‌گیرد، به نقد کشیده شده و در پایان آن واتیکان اعلام می‌دارد که به‌زودی سند دومی درباره رهایی و عظمت آن انتشار خواهد داد (مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۴، ص ۵۸). راتزینگر، ۱۸ سال پس از آن ماجرا، دعوت بوف به سکوت را این‌گونه توجیه و تبیین می‌کند: تعبیر «سکوت کیفری و تنبیهی» برای اولین بار در آلمان به کار برده شد. ما فقط به او (بوف) گفتیم که نباید به



مدت یکسال در این باره (الهیات آزادی بخش) سخن بگوید و می‌تواند فقط فکر کند. گفتیم که نباید به دور دنیا سفر نموده و این فکر را تبلیغ کند... و این دعوت به سکوت و تفکر بیشتر هم بد نیست (راتینگر و والد، ۱۳۸۲، ص ۹۸-۹۶).

صدور بیانیه انتقادی دوم واتیکان

با مواضع واتیکان و محکوم کردن بوف به سکوت، الهیات آزادی بخش بیشتر مطرح شد و واتیکان هم در صدد مهار این الهیات برآمد. واتیکان پس از مدتی، سند دوم را با عنوان «آموزش درباره آزادی و رهایی در مسیحیت»^{۱۲} از جانب شورای مقدس دکتین ایمان، به قلم راتزینگر (در سال ۱۹۸۶م) منتشر کرد و همزمان با انتشار آن پاپ ژان پل دوم از لئوناردو بوف نیز رفع تحریم کرد که بازتاب خوبی در جهان مسیحیت داشت. به ظاهر، رفتار مسالمت آمیز واتیکان با این نویسنده، برای جلب اعتماد اسقف‌های برزیل و همچنین آماده کردن فضایی مناسب و خالی از هرگونه برخورد و جبهه‌گیری برای انتشار این سند به‌ویژه در مقابل عناصر رادیکال آزادی بخش در آمریکای لاتین، صورت گرفت.

این سند که با جمله «حقیقت ما را آزاد می‌سازد» از انجیل یوحنا آغاز شد، تأکید کرد که عدالت اجتماعی از جمله مسئولیت‌های کلیساست و کلیسای واتیکان، رهبر الهیات آزادی بخش راستین و مدافع عدالت اجتماعی است. اگرچه اداره امور سیاسی-اقتصادی بر عهده کلیسا نیست و روحانیت باید از اشتغالات دنیوی برحذر باشد، ولی خدمت‌گزاران غیر روحانی کلیسا با دخالت در ساختار سیاسی و اقتصادی جامعه، بهترین وسیله ارتباطی میان کلیسا و جامعه به‌شمار می‌روند. بدین ترتیب سند دوم، ضمن تأکید بر وعده رستگاری و عدالت اجتماعی، در نهایت عیسی علیه السلام را رهبر و پرچمدار الهیات آزادی بخش راستین معرفی می‌کند. این سند همچنین متذکر می‌شود که کلیسای واتیکان باید تصمیم بگیرد که چه تفکری کاتولیکی است و چه تفکری غیر کاتولیکی (مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۴، ص ۵۹). در ارزیابی کلیسای کاتولیک از الهیات آزادی بخش در سند دوم آمده است که مسیحیان باید در برخورد با واقعیت‌های اجتماعی خود، میان آنچه بر کتاب مقدس استوار شده که حق و ضروری است و آنچه مارکسیسم در پوشش مسیحیت تعلیم می‌دهد، فرق بگذارند.

اما راتزینگر (پاپ بندیکت شانزدهم) نظر دیگری دارد و همچنان بر دیدگاهش درباره این

الاهیات پافشاری می‌کند. وی هنوز معتقد است که الاهیات آزادی‌بخش، به طرح برخی نظریه‌های مارکسیستی می‌پردازد و با انتقاد از سرمایه‌داری، تحقق ملکوت الاهی را در جامعه سوسیالیستی می‌بیند. وی در پاسخ به پرسشی دربارهٔ سخت‌گیری‌اش نسبت به الاهیات آزادی‌بخش می‌گوید: «در رابطه با مسئله الاهیات آزادی‌بخش خطر این که دین رنگ سیاسی به خود بگیرد، منتفی نبود و ممکن بود که مسئله به یک جنگ پارتیزانی سیاسی غیرمستولانه منجر شود و با این کار جنبهٔ معنوی و روحانی دین تخریب گردد.» این الاهی‌دان برجستهٔ کاتولیک، همچنان بر حل‌ناشدنی بودن برخی اختلاف‌نظرها میان واتیکان و الاهیات آزادی‌بخش صحه می‌گذارد (راتسینگر و والد، ۱۳۸۲، ص ۶۰-۶۲).

واتیکان همچنان سعی می‌کند که در پاسخ‌گویی به مسائل اجتماعی پیش‌قدم باشد و بیش از دیگر گروه‌ها و جریان‌های دیگر خود را هواخواه عدالت اجتماعی و آزادی معرفی کند (مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۴، ص ۶۰).

واکنش الاهیات آزادی‌بخش به سندهای واتیکان

گوتیرز و بوف با لحن مثبتی از سند دوم یاد کردند. گوتیرز پس از صدور بیانیه دوم واتیکان دربارهٔ الاهیات آزادی‌بخش در سال ۱۹۸۶م، در همان سال اثر مهمی در دفاع از الاهیات آزادی‌بخش با عنوان حقیقت تو را آزاد می‌کند^{۱۳} (*The Truth Will Make You Free*) منتشر کرد که سرسخت‌ترین منتقدان نیز کمتر توانسته‌اند به او نسبت مارکسیستی بدهند و الاهیات آزادی‌بخش را محکوم کنند. گوتیرز در این اثر، با ذکر مطالب بسیاری دربارهٔ الاهیات و علوم اجتماعی، از عقاید خود دفاع کرده و سعی کرده به ایرادات مطرح شده از سوی واتیکان در سال‌های ۱۹۸۴ و ۱۹۸۶، پاسخ دهد. برخی آن را نشان‌دهندهٔ تغییر موضع وی دانسته‌اند، ولی برخی دیگر از منتقدان همچنان پاسخ‌های وی را مردود دانسته و آنها را در جهت اعتراضاتی که علیه تأکیدهای سیاسی در الاهیات آزادی‌بخش وجود دارد، کافی نمی‌دانند و به این علت دفاعیهٔ مزبور را قابل بحث دانسته‌اند و این بحث هنوز هم در محافل مختلف ادامه دارد (مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۴، ص ۷۲-۷۵).

انتظار می‌رفت که با فروپاشی شوروی و سقوط مارکسیسم، مخالفت‌های واتیکان با این الاهیات کاهش یافته و جای خود را به تعاملات و رفتار متعادل‌تر دهد، اما بر مسند پایی نشستن





کاردینال سخت‌گیری چون جوزف راتزینگر، ماجرا را به گونه‌ای دیگر رقم زد. پاپ بندیکت شانزدهم که در اواخر اردیبهشت و اوائل خردادماه ۱۳۸۶ از آمریکای لاتین و به‌ویژه برزیل دیدن می‌کرد، به انتقاد از الاهیات آزادی‌بخش و رهبران آن از جمله سگوندو گالیلو و جان سوبرینو (Jon Sobrino) پرداخت (دو ماهنامه اخبار ادیان، ۱۳۸۶، ص ۱۹). به اعتقاد نگارنده در حیات پاپ بندیکت شانزدهم، روابط طرفداران این الاهیات و واتیکان همچنان نامساعد و چه‌بسا خصمانه باقی خواهد ماند؛ چرا که پاپ بندیکت شانزدهم به آسانی از مباحث ایدئولوژیکی الاهیات آزادی‌بخش نخواهد گذشت.

پی‌نوشت‌ها

1. *Theology of liberation*

۲. متولد ۱۹۲۴م در سانتافه آرژانتین که در مقطعی رئیس «شورای جهانی کلیساها» هم بود. وی از مدافعان اصلی استفاده مسیحیان از تحلیل‌های مارکسیستی در امور اجتماعی است.

3. *Doing Theology in a Revolutionary Situation*

۴. گناه نخستین یا موروثی (The Original Sin).

5. preferential option for the poor

6. Comunidades Eclesiales (CEBs) و به تعبیر اسپانیولی Eclesiais de Base

۷. پائولو فریره (۱۹۲۱-۱۹۹۷م) دیدگاه‌های ارزشمندی درباره سوادآموزی و آموزش توده‌های فقیر در کشورهای استعمارشده دارد. وی معتقد بود که مردم تحت سلطه و ستم‌دیده کنونی باید درباره انواع سلطه‌ها و ترفندهایی که گروه مسلط (حاکم) ممکن است به وسیله آن از سواد ایشان سوءاستفاده کند، آگاه شوند. بر این اساس، عقیده داشت که آموزش همواره یک عملکرد سیاسی است. این نظریه مورد توجه استفاده کشیشان انقلابی آمریکای لاتین قرار گرفت.

8. *Church, Charism and Power: Liberation Theology and the Institutional Church*

9. Sacred Congregation For The Doctrine Of The Faith (SCDF)

10. *Instruction on Certain Aspects of the Theology of Liberation*

11. Consejo Episcopal Latin Americano (CELAM)

12. *Instruction on Christian Freedom and Liberation*

۱۳. این کتاب در دانشکده الاهیات لیون فرانسه مورد توجه بسیار واقع شد و با توجه به اهمیت این اثر، مدرک دکترا به گوتیرز داده شد.

کتاب‌نامه

۱. برانت، آلن، (۱۳۶۷) کلیسای انقلابی، ترجمه پرویز هوشمند راد، تهران: انتشارات شب‌او‌یز.
۲. بوف، لئوناردو، (۱۳۸۲) الاهیات آزادی‌بخش، نگاهی گذرا به پیشینه اندیشگی، نشریه نامه، ترجمه نفسیه نمودیان، شماره ۲۹.
۳. بارینگتون وارد، سیمون و دیگران (۱۳۷۹) مقدمه‌ای بر شناخت مسیحیت، ترجمه همایون همتی، تهران: انتشارات نقش جهان.
۴. لیث، ج. ه.، (۱۳۷۹) مقدمه‌ای بر الاهیات معاصر، ترجمه و تدوین همایون همتی، تهران: انتشارات نقش جهان.
۵. تئولوژی مسیحیت آزادی‌بخش در آمریکای لاتین، مرکز اطلاع‌رسانی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، سند شماره ۵۷۵۲.
۶. گزارش سفر پاپ به آمریکای لاتین، مرکز اطلاع‌رسانی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، سند شماره ۴۸۳۵.
۷. «سفر به سرزمین کاتولیک‌های شورشی»، ماهنامه اطلاع‌رسانی اخبار ادیان، ۱۳۸۶ شماره ۲۳، تهران: مؤسسه گفتگوی ادیان، ص ۱۶-۱۹.
۸. اکرمی، غلامرضا، (۱۳۸۶) «محراب نشینان شورشی»، ماهنامه اطلاع‌رسانی اخبار ادیان، شماره ۲۳، تهران: مؤسسه گفتگوی ادیان ص ۶۶-۶۹.
۹. ترول، کریستین، دبلیو، (۱۳۷۸) «معنویت کاتولیک؛ حال و آینده»، نقدونظر، ترجمه مهرداد وحدتی دانشمند، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، شماره ۱۹-۲۰.
۱۰. جی گرنز، استتلی و ای. السون، راجر، (۱۳۸۶) الاهیات مسیحی در قرن بیستم، ترجمه روبرت آسریان و میشل آقا مالیان، تهران: کتاب روشن.
۱۱. راتسینگر، جوزف و والد، (۱۳۸۲) گذشته، حال و آینده کلیسا در گفتگوی بی‌پرده با رئیس اداره جانشین دادگاه‌های تفتیش عقاید، ترجمه محمدرضا ولی‌زاده، تهران: انتشارات قوانین.
۱۲. رادز، ران، (۱۳۸۴) «آمریکای لاتین و مسیحیت انقلابی»، چهره در حال تحول الاهیات رهایی‌بخش، ویژه‌نامه سینمای سوم، مرکز فرهنگی میثاق، تهران، ص ۲۲-۲۹.
۱۳. صالحی، داوود، (۱۳۶۴) انقلاب در نیکاراگوئه، تهران: انتشارات سهروردی.
۱۴. کواری، مک، (۱۳۸۲) «چهره عیسی مسیح در مسیحیت معاصر»، فصلنامه هفت آسمان،





- ترجمه بهروز حدادی، شماره ۱۷.
۱۵. لین، تونی، (۱۳۸۰) تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه روبرت آسریان، تهران: انتشارات نشر و پژوهش فرزاد روز.
۱۶. مصطفوی کاشانی، لیلی، (۱۳۶۷) کلیاتی درباره‌ی الاهیات رهایی‌بخش، تهران: موسسه بین‌المللی کتاب.
۱۷. _____، (۱۳۷۴) پایان صد سال تنهایی: سیری در اعتقادات مذهبی مردم آمریکای لاتین، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات بین‌الملل.
۱۸. مک گراث، آلستر، (۱۳۸۴) درسنامه الاهیات مسیحی (شاخصه‌ها، منابع و روش‌ها)، ترجمه بهروز حدادی، ج ۱، چاپ اول، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
۱۹. مک للان، دیوید، (۱۳۸۷) مسیحیت و سیاست، ترجمه رضا نظر آهاری، تهران: نشر نگاه معاصر.
۲۰. والز، اندرو، (۱۳۸۵) مسیحیت در جهان امروز، ترجمه احمد رضا مفتاح و حمید بخشنده، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
۲۱. هینلز، جان آر، (۱۳۸۵) فرهنگ ادیان جهان، سرویراستار ع. پاشایی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
۲۲. سایت اینترنتی لئوناردو بوف به نشانی: www.Leonardoboff.com

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی